

قصیده معروف فرزدق در مدح امام سجاد علیه السلام

این مقاله منتخبی است از فرمایشات مرحوم
حضرت علامه طهرانی در مجلد پانزدهم کتاب امام
شناسی و در ارتباط با قصیده معروف فرزدق در مدح
امام سجاد علیه السلام

داستان سرودن فرزدق قصیده خود را درباره

امام سجاد علیه السلام

علامه مجلسی - رضوان الله تعالی علیه - در
«بحار الانوار» از «مناقب» ابن شهر آشوب حکایت
می کند که وی از «حلیه» و «أغانی» و غیرهما^۱ روایت

^۱ معلق و محقق این مجلد از طبع حروفی: سید محمد مهدی خرسان در ج
۴۶ ص ۱۲۴ گوید: ایشان از متقدمین و متأخرین، جمع کثیری می باشند و
از اعلام متقدمین ما: شیخ مفید در «اختصاص» ص ۱۹۱ و اربلی در «کشف
الغمة» ج ۲ ص ۲۶۷ و راوندی در «خرایج و جرایح» ص ۱۹۵ و سید
مرتضی در «امالی» ج ۱ ص ۶۷ - ص ۶۹ و شیخ حسین بن عبدالوهاب
معاصر مرتضی و رضی و مشارک آنها در بعضی از مشایخ در
«عیون المعجزات» ص ۶۳ طبع نجف. و از سائر اعلام مسلمین اینک
طائفه ای از آنها را می آوریم: أبو الفرج ابن جوزی در «صفة الصفوة» ج ۲،
ص ۵۴ و سبکی در «طبقات الشافعیة» ج ۱ ص ۱۵۳ و ابن عماد حنبلی در
«شذرات الذهب» ج ۱، ص ۱۴۲ و یافعی در «مرآة الجنان» ج ۱ ص ۲۳۹ و
ابن عساکر در «تاریخ» در ترجمه امام زین العابدین علیه السلام، و ابن خلکان
در «وفیات الاعیان» در ترجمه فرزدق و ابن طلحة شافعی در «مطالب
السؤل» ص ۷۹ طبع ایران و ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمة» ص ۱۹۳
طبع نجف و سبط ابن جوزی در «تذكرة خواص الأمة» ص ۱۸۵ طبع ایران
و دمیری در «حياة الحيوان» ماده «الاسد» و سیوطی در «شرح شواهد مغنی»
ص ۲۴۹ طبع مصر سنة ۱۳۲۲ و گنجی شافعی در «کفاية الطالب» ص ۳۰۳
طبع نجف، و خطیب تبریزی در شرح دیوان «حماسه» ج ۲ ص ۲۸ و عینی
در «شرح شواهد کبری» در حاشیه «خزانة الادب» بغدادی ج ۲ ص ۵۱۳ و

نموده است که: هشام بن عبدالملک، حجّ نمود و از کثرت و ازدحام جمعیت قدرت بر استلام حجرالاسود پیدا نکرد. در این حال برای وی منبری نصب کردند، بر روی آن جلوس نمود و اهل شام گرداگرد او را گرفتند، در این میانه علی بن الحسین علیهما السّلام برای طواف کردن وارد مطاف شد و بر بدن او اِزّاری بود و ردائی. از جهت سیما و صورت زیباترین چهره را داشت، و از جهت بوی خوش، بهترین و دل انگیزترین بوها از وی متصاعد بود، در پیشانیش از اثر سجده حضرت معبود همچون زانوی بز پینگی برآمده بود. شروع کرد به طواف نمودن. چون به موضع حجرالاسود رسید، از هیبت و ابّهت او، مردم خود به خود کنار رفته و راه دادند تا استلام حجر کرد. یک مرد شامی از هشام پرسید: مَنْ هَذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟! «این مرد کیست

قیروانی در «زهرالآداب» ج ۱ ص ۶۵ و ابن نباته مصری در شرح رساله ابن زیدون در حاشیه «غیث مسجم» صفدی ج ۲ ص ۱۶۳ و ابن کثیر شامی در «البدایة والنهاية» ج ۹ ص ۱۰۸ و گوید: و از جمله طرق ذکر این قصیده صولی و جریری و چند تن دیگر می باشند و ابن حجر در «الصّواعق المحرقة» ص ۱۹۸ طبع مصر سنه ۱۳۷۵ و شبلنجی در «نور الابصار» ص ۱۲۹ و صاوی در «دیوان فرزدق» ج ۲ ص ۸۴۸ و دیگران و دیگران.

ای امیر مومنان؟!»

هشام گفت: لَأَعْرِفُهُ «نمی شناسمش»، برای آنکه
اهل شام به حضرت رغبت نکنند. فرزدق (که از
شعرا و مداحان بنی امیه بود) و حاضر بود گفت:
لَكِنِّي أَنَا أَعْرِفُهُ. «ولیکن من، آری من او را
می شناسم.» مرد شامی گفت: ای ابوفراس! کیست
او؟!!

فرزدق شروع کرد بالبداهت قصیده‌ای سرودن که
بعضی از آن را «آغانی» و بعضی را «حلیه» و بعضی
را «حماسه» ذکر کرده است، و تمامی قصیده از این
قرار است:

قصیده فرزدق درباره امام سجّاد علیه السلام

يَا سَائِلِي: أَيْنَ حَلِّ الْجُودِ وَالْكَرَمِ *** عِنْدِي بَيَانٌ إِذَا

طَلَّابُهُ قَدِمُوا

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَأْتُهُ *** وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ

الْحِلُّ وَالْحَرَمُ

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ *** هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ

الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

هَذَا الَّذِي أَحْمَدُ الْمُخْتَارُ وَالِدُهُ *** صَلَّى عَلَيْهِ إِلَهِي

مَا جَرَى الْقَلَمُ

لَوْ يَعْلَمُ الرُّكْنَ مَنْ قَدْ جَاءَ يَلِثْمُهُ *** لَخَرَّ يَلِثْمٌ مِنْهُ مَا

وَطَى الْقَدَمُ

هَذَا عَلِيُّ رَسُولُ اللَّهِ وَالِدُهُ *** أُمَسَتْ بِنُورِ هُدَاهُ

تَهْتَدِي الْأُمَّمُ

هَذَا الَّذِي عَمَّهُ الطَّيَّارُ جَعْفَرُ *** وَالْمَقْتُولُ حَمْرَةُ لَيْثُ

حَبَهُ قَسَمُ

هَذَا ابْنُ سَيِّدَةِ النَّسْوَانِ فَاطِمَةَ *** وَابْنُ الْوَصِيِّ

الَّذِي فِي سَيْفِهِ نَقَمُ

إِذَا رَأَتْهُ قُرَيْشٌ قَالَ قَائِلُهَا *** إِلَى مَكَارِمِ هَذَا يَنْتَهِي

الْكَرْمُ

يَكَادُ يَمْسِكُهُ عِرْفَانُ رَاحَتِهِ *** رُكْنُ الْحَطِيمِ إِذَا مَا

جَاءَ يَسْتَلِمُ

وَلَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ *** الْعُرْبُ تَعْرِفُ

مَنْ أَنْكَرَتْ وَ الْعَجْمُ

يَنْمَى إِلَى ذُرْوَةِ الْعِزِّ الَّتِي قَصُرَتْ *** عَنْ نَيْلِهَا عَرَبُ

الْإِسْلَامِ وَ الْعَجْمُ

يَغْضَى حَيَاءً وَ يَغْضَى مِنْ مَهَابَتِهِ *** فَمَا يَكَلِّمُ إِلَّا حِينَ

يُبْتَسِمُ

يَنْجَابُ نُورَ الدُّجَى عَنْ نُورِ غُرَّتِهِ *** كَالشَّمْسِ

يَنْجَابُ عَنْ إِسْرَاقِهَا الظُّلْمِ

بِكَفِّهِ خَيْرَانَ رِيحُهُ عَبَقٌ *** مِنْ كَفِّ أَرْوَاعِ فِي عَرْنِينِهِ

شَمَمٌ

مَا قَالَ: لَا، قَطُّ إِلَّا فِي تَشَهُدِهِ *** لَوْلَا التَّشَهُدُ كَانَتْ

لَاؤُهُ نَعَمٌ^١

مُشْتَقَّةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ نَبَعْتُهُ *** طَابَتْ عَنَاصِرُهُ وَ

الْحَيْمُ وَ الشَّيْمُ

حَمَالٌ أَثْقَالِ أَقْوَامٍ إِذَا فِدْحُوا *** حُلُوُ الشَّمَائِلِ تَحْلُو

عِنْدَهُ نَعَمٌ

إِنْ قَالَ قَالَ بِمَا يَهْوَى جَمِيعُهُمْ *** وَ إِنْ تَكَلَّمَ يَوْمًا زَانَهُ

الْكَلِمُ

هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلُهُ *** بِجَدِّهِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ

قَدْ خْتِمُوا

اللَّهُ فَضَّلَهُ قَدَمًا وَ شَرَّفَهُ *** جَرَى بِذَاكَ لَهُ فِي لَوْحِهِ

^١ در عبارتِ كانتِ لآوهُ نَعَمٌ قلبِ واقع است و اصل آنِ كانتِ لآوهُ نَعَمٌ بوده است که به جهتِ ضرورتِ نَعَمٌ تلفظ می شود.

الْقَلَمُ

مَنْ جَدُّهُ دَانَ فَضْلُ الْأَنْبِيَاءِ لَهُ *** وَ فَضْلُ أُمَّتِهِ دَانَتْ

لَهَا الْأُمَّمُ

عَمَّ الْبَرِيَّةَ بِالْإِحْسَانِ وَ انْقَشَعَتْ *** عَنْهَا الْعِمَايَةُ وَ

الْإِمْلَاقُ وَ الظُّلْمُ

كَلَّمَا يَدِيهِ غِيَاثٌ عَمَّ نَفْعُهَا *** يَسْتَوْكِفَانِ وَ لَا

يَعْرُوهُمَا عَدَمٌ

سَهْلُ الْخَلِيقَةِ لَا تُخْشَى بَوَادِرُهُ *** يَزِينُهُ خَصَلَتَانِ:

الْحِلْمُ وَ الْكِرْمُ

لَا يَخْلِفُ الْوَعْدَ مَيْمُونًا نَقِيبَتُهُ *** رَحْبُ الْفِنَاءِ أَرِيبٌ

حِينَ يَعْتَرِمُ

مِنْ مَعْشَرِ حَبِيْبِهِمْ دِينَ وَ بَغْضِهِمْ *** كَفْرٌ وَ قُرْبِهِمْ

مَنْجَى وَ مُعْتَصِمٌ

يَسْتَدْفَعُ السُّوْءَ وَ الْبَلْوَى بِحُبِّهِمْ *** وَ يَسْتَرَادُّ بِهِ

الْإِحْسَانُ وَ النَّعْمُ

مُقَدَّمٌ بَعْدَ ذِكْرِ اللَّهِ ذِكْرُهُمْ *** فِي كُلِّ فَرَضٍ وَ مَخْتَوْمٌ

بِهِ الْكَلِمُ

إِنْ عُدَّ أَهْلُ التَّقَى كَانُوا أُمَّتَهُمْ *** أَوْ قِيلَ: مَنْ خَيْرٌ

أَهْلِ الْأَرْضِ قِيلَ: هُمْ

لَا يَسْتَطِيعُ جَوَادٌ بَعْدَ غَايَتِهِمْ *** وَلَا يَدَانِيهِمْ قَوْمٌ وَ

إِنْ كَرُمُوا

هُمُ الْغُيُوثُ إِذَا مَا أَرَمَةٌ أَرَمَتْ *** وَالْأَسَدُ اسْدُ

الشَّرِي وَالْبَاسُ مُحْتَدِمٌ

يَأْبَى لَهُمْ أَنْ يَحِلَّ الدَّمُ سَاحَتَهُمْ *** خَيْمٌ كَرِيمٌ وَأَيْدٍ

بِالْنَدَى هُضْمٌ

لَا يَقْبِضُ الْعُسْرُ بَسْطًا مِنْ أَكْفِهِمْ *** سِيَانِ ذَلِكَ إِنْ

أَثَرُوا وَإِنْ عَدِمُوا

أَيُّ الْقَبَائِلِ لَيْسَتْ فِي رِقَابِهِمْ *** لِأَوْلِيَةِ هَذَا أَوْ لَهُ نِعَمٌ

مَنْ يَعْرِفِ اللَّهَ يَعْرِفِ أَوْلِيَةَ ذَا *** فَالِدِّينُ مِنْ بَيْتِ

هَذَا نَالَهُ الْأَمَمُ

بُيُوتِهِمْ مِنْ قُرَيْشٍ يَسْتَضَاءُ بِهَا *** فِي النَّائِبَاتِ وَ عِنْدَ

الْحُكْمِ إِنْ حَكَمُوا

فَجَدُّهُ مِنْ قُرَيْشٍ فِي أَرْوَمَتِهَا *** مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ بَعْدَهُ

عَلَمٌ

بَدْرٌ لَهُ شَاهِدٌ وَالشَّعْبُ مِنْ أَحَدٍ *** وَالْخُنْدَقَانِ وَ

يَوْمَ الْفَتْحِ قَدْ عَلِمُوا

وَ خَيْرٌ وَ حُنِينٌ يَشْهَدَانِ لَهُ *** وَ فِي قُرَيْضَةَ يَوْمٌ

صَلِّمْ قَتْمٌ

مَوَاطِنٌ قَدْ عَلَتْ فِي كُلِّ نَائِبَةٍ *** عَلَى الصَّحَابَةِ لَمْ أَكْتُمُ

كَمَا كَتَمُوا

ترجمه قصیده فرزدق

۱- «ای کنجکاو پرسنده از من که جود و کرم در کدام آستان بار خود را فرود آورده است، در نزد من است بیان این رمز اگر خواستاران آن به سوی من روی آورده و گردآیند!

۲- این مردی که تو او را نمی شناسی، شخصیتی است که سرزمین بَطْحَاء (مسیل و رَمَل زار اطراف مکه تا سرزمین مَنَى) جای یکایک گامها و قدمهای او را می شناسد، و بیت الله الحرام او را می شناسد. و حِلّ و حرم (تمام نقاط خارج از حرم مکه و داخل آن) همگی او را می شناسند.

۳- این است پسر بهترین خلائق و تمامی بندگان خدا! این است مرد معتصم به تقوای الهی، و در مصونیت در آمده حفظ خداوندی، و مرد وارسته و پیراسته از هر زنگار عیب و نقص و کدورت، و آن

مرد پاک و پاکیزه و طاهر، و قلّه مرتفع کوه فضیلت
و شرافت!

۴- این است آن کس که احمد مختار برگزیده
عالمیان پدر اوست، آن که خدای من، تا هنگامی که
قلم کتابت بر روی لوح آفرینش به حرکت درآید،
مدام و پیوسته بر او درود و تحیت و صلوات
می فرستد.

۵- اگر رکن کعبه (که در آن حجرالاسود واقع
است) بداند چه کسی برای بوسیدنش آمده است،
تحقیقاً از روی تواضع بر زمین می افتد، تا جای پای
وی را که بر زمین قدم نهاده است، بوسه زند.

۶- این علی است، آن که رسول خدا پدر اوست
که تمامی امت‌های جهان به نور هدایت وی راه
یافته‌اند.

۷- این است آن که عموی او جعفر طیار، و حمزه
مقتول (سیدالشهداء) است؛ حمزه شیر بیشه
شجاعت و هژبر اژدر افکنی است که محبت و مودت
با او چون شیر و شکر با جان مومنین آمیخته، و
سوگند غیر قابل نقض و شکست با ارواح و

نفوسشان برقرار نموده است.

۸- این است پسر بزرگ بانوان جهان: فاطمه و

پسر وصی رسول خدا که آتش خشم و غضب انتقام

خداوندی از برق شمشیر او می درخشید.

۹- چون قبیله قریش به او بنگرد، گوینده آن

بدون اختیار از زبانش این سخن می تراود که:

مکرمت و مَجْد و کَرَم و جود و احسان در قبیله

قریش به این سرور ارجمند منتهی می گردد، و همه

باید کاروان نیاز خود را در این آستانه پر رحمت و

سنگین بار فرود آورند، و از کرم او متمتع گردند!

۱۰- به جهت شناخت دست پر عطا و کرم او

نزدیک است که رکن حطیم در وقتی که او می آید تا

بدان دست بیساید و استلام نماید، خود او را برای

أخذ نیازها و بهره وری و انتفاع خود، نزد خود نگه

دارد.

۱۱- و این گفتارت که گفتی: کیست او؟ و

تجاهل نمودی، ضرری به وی نمی رساند چرا که

تمام عرب و تمام عجم می شناسند این مردی را که

تو او را ناشناس دانستی!

۱۲- او منسوب است به أعلا نقطة قلّة عزّت و شرافتی که از نیل بدان جمیع عالم اسلام از عرب آن، و از عجم آن کوتاه و قاصر آمده‌اند.

۱۳- او از فرط حیا و آزرم چشم فرو می‌نهد، و از فرط مهّابت و ابّهتِ او چشمها در برابر او فرو نهاده می‌گردند و بنابراین کسی با وی سخن نمی‌گوید مگر هنگامی که تبسم ملیح بر سیمایش هویدا می‌شود.

۱۴- چنان از درخشش و لمعان نور پیشانی او پرده‌های تاریکی و ظلمت شکافته می‌شود، همچنانکه از إشراق و طلوع خورشید جهان افروز، پرده‌های مه و تاریکی شکافته می‌گردد.

۱۵- در دست او خیزرانی است که بوی آن، همه جا مشام جان را عطرآگین می‌نماید، از دست مرد شجاع و بافراستی که محاسن او شگفت آور است و بالای استخوان بینی او قدری برآمده و در کمال زیبایی و اعتدال می‌باشد.

۱۶- او هیچگاه در جواب تقاضای خلائق لفظ 'لا' (نه) بر زبان نگذرانید مگر فقط در تشهدش که لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ می‌گفت. و اگر هم أحياناً تشهدش در میان

نبود لای او نَعَم بود (نه او، آری بود).

۱۷- شاخه وجودی او از اصل و تبار استوار

رسول خدا جدا گردیده است. بنابراین عناصر غرائز

و اخلاق و سجایا و صفات او، همه حمیده و پاک و

طیب است.

۱۸- او بارکش بارهای اقوامی است که از شدت

تحمل آن به زانو درآمده‌اند. و در برخورد با

مستمندان شمایی نیکو و سیمائی خوش ارائه

می‌دهد و جواب او به نَعَم (آری) دادن به نیازمندان

برای وی شیرین است.

۱۹- اگر به سخن درآید، گفتاری را ابراز می‌کند

که جمیع ایشان آن را می‌پسندند، و اگر روزی کلامی

بگوید آن کلام موجب زینت و محمّدت او محسوب

می‌گردد.

۲۰- این پسر فاطمه است اگر در نَسَب او جاهل

می‌باشی! و در حَسَب، او کسی است که رسالت نامه

پیامبران خدائی آسمانی به جدّ اُمّجدش مختوم

گردیده، مهر شده و خاتمه یافته است!

۲۱- از عهد قدیم، خداوند او را فضیلت بخشیده

و شرافت داده است، و از ازل، قلم قضا بر لوح تقدیر
وی این گونه جاری شده است.

۲۲- این شخصیتی است که جمیع پیغمبران در
مقابل فضل و شرف جدّش در مرتبهٔ پائین قرار
گرفتند، و جمیع امتّها در مقابل فضل و شرف امتّش،
پست و حقیر به شمار آمدند.

۲۳- تابش شمس فروزان وجود او به احسان و
عنایت، همه را فرا گرفته، و بدین جهت از خلاق،
ضلالت و گمراهی، فقر و پریشانی، و ظلم و
بیدادگری وارد به بیچارگان (یا تاریکیها) زدوده شده
و از میان برافتاده است.

۲۴- هر دو دستش همچون بارانهای پرآب و
سرشار است که ثمره و نفعش همگان را شامل
می‌گردد. این دو دست پیوسته از آب زلال رحمت
الهی تقاطر می‌کند و هیچ گاه دستخوش کمی و
کاستی و فقدان واقع نمی‌شوند.

۲۵- خُلُق و خویش، نرم و ملایم است به طوری
که أبداً مردم از شدّت خشم و حدّت غضبش هراس
ندارند، و دو خصلت حلم و کرمش زینت بخش

صفات علیا و اخلاق حمیده او هستند.

۲۶- خُلف وعده نمی‌کند، و باطن و طبیعتش

سرشته با خیر و برکت و یمن و رحمت است. در

خانه‌اش برای پذیرائی واردین و وافدین پیوسته

گشوده است. وی شخصیتی است عاقل، و در برابر

شدائد و مشکلاتی که به وی روی می‌آورد با عقل و

درایت چاره‌سازی می‌نماید.

۲۷- او از گروهی می‌باشد که محبت بدانها دین

است، و عداوتشان کفر است، و نزدیک شدن به آنها

نجات از هلاکت‌ها و اعتصام و پناه از گزندها و

مصائب و آفات است.

۲۸- گرفتاری‌ها و فتنه‌ها و گزندها به واسطه

محبتشان دفع می‌شود، و همین محبت موجب مزید

احسان و نعمت می‌گردد.

۲۹- نام ایشان بعد از نام خدا در هر نماز واجب

و فریضه‌ای واجب است، و در پایان سخن‌ها و

خطبه‌ها و کتاب‌ها و قصائد، بردن اسم ایشان ختم

کننده و پایان‌دهنده گفتار می‌باشد.

۳۰- اگر وقتی اهل تقوی را به شمار آورند آنان

امامان و پیشوایانشان می‌باشند، و اگر از بهترین مردم روی زمین سخن به میان آورند باز هم آنان امامان و نامبرده شدگان هستند.

۳۱- هیچ اسب یکه‌تازِ تندروِ میدانِ فضیلت و مَجْد و عُلوّ رتبت را توان آن نمی‌باشد که به آخرین مرحلهٔ سیر آنها خود را برساند، و هیچ قومی نمی‌تواند خود را بدانها نزدیک کند، و یا لاأقلّ همسایه و همجواریشان گردند، گرچه آن قوم، قومی بزرگوار و صاحب مجد و کرامت باشند.

۳۲- اگر قحط سالی روی آورد و سختی و تنگی دامنگیر مردم گردد، این خاندانند که باران‌های رحمت برای خلائق می‌باشند، و اگر شدت و بأس و کارزاری پیش آید، باز هم ایشانند که یگانه شیران هژبران دفاع از نوامیس مردم و حفظ بیضهٔ اسلام و مسلمین می‌باشند.

۳۳- خوی کریمانه از طرفی و دستهای پر عطا و بخشش از طرف دیگر نمی‌گذارند تا مذمت و عیب در ساحت منزلشان بار فرو ریزد.

۳۴- عُسر و ضیق معیشت و تنگدستی ایشان

نمی‌تواند آن دستهای باز و بخشنده را فروبندد، بنابراین عطایشان پیوسته جاری و ساری است چه دارا باشند و یا نادار.

۳۵- کدام قبیله از قبایل است که در گردنشان یا از جدّ او و تبار او که اوّلین آنهاست، و یا از خود او نعمتی و متّی نبوده باشد؟

۳۶- هر کس خدا را بشناسد، نیاکان و جدّ او را حتماً می‌شناسد. زیرا به امّت‌های جهان، دین خدا از بیت این مرد رسیده است.

۳۷- در جمیع مشکلات و سختی‌ها و واردات گزنده و مشاجرات، تنها و تنها خانه‌های ایشان در قریش است که مردم از آن استضاء می‌نمایند، و در پرتو انوار آن فصل خصومت نموده و حکم را در میزان عدل و داد استوار می‌دارند.

۳۸- و این به سبب آن می‌باشد که: در ریشه اصلی وی جدّ او از قریش، و پس از او علی بن ابی‌طالب شاخص است.

۳۹- شاهد و گواه او سرزمین بدر است، و تنگه کوه احد، و غزوهٔ احزاب که دو حفرهٔ خندق بدان

گواهی دهند و همچنین روز فتح مکه که آثار رشادت و عظمت او بر دوست و دشمن معلوم و مشهود می‌باشد.

۴۰- و دو غزوه خَیْبَر و غزوه حُنَین دو شاهد صادق برای اویند، و ایضاً در بنی قُرَیْضَه در کنار قلعه های ضخیم و مرتفع یهود در آن روز وحشت زار و تاریک و دشواری که او یگانه فاتح و گشاینده آنها بوده است.

۴۱- این موطن و مواضع، صحنه های پرهیجان و وحشت انگیزی بوده است که صحابه از گشودن و چاره تدبیر فتح آن فروماندند، و این واقعیتی است که من آن را کتمان نمی‌نمایم، همچنانکه آنان آن را کتمان داشتند.»

مقابله فرزدق با بنی‌امیه

هشام از شنیدن این قصیده خشمگین شد، و جائزه فرزدق را قطع نمود و گفت: **أَلَا قُلْتَ فِينَا مِثْلَهَا؟!** «تو چرا درباره ما مثل این قصیده، قصیده‌ای نسروده‌ای؟!»

فرزدق گفت: **هَاتِ جَدًّا كَجَدِّهِ، وَ أَبَا كَأَبِيهِ، وَ أُمَّأ**

كأُمَّه حَتَّى أَقُولَ فِيكُمْ مِثْلَهَا!

«جدی مانند جدّ او بیاور، و پدری مانند پدرش،
و مادری مانند مادرش تا من درباره شما مثل آن را
بسرایم!»

فرزدق را در عُسْتَفَان میان مکه و مدینه محبوس
نمودند. خبر این قضیه به حضرت امام علی بن
الحسین علیهما السّلام رسید. حضرت برای وی
دوازده هزار درهم فرستاد و گفت: **أَعْذِرْنَا يَا أَبَا فِرَاسٍ،
فَلَوْ كَانَ عِنْدَنَا أَكْثَرُ مِنْ هَذَا لَوَصَلْنَاكَ بِهِ!**

«ای ابوفراس عذر ما را بپذیر! اگر در نزد ما بیشتر
از این بود، حتماً آن را برای تو می فرستادیم!»

فرزدق آن را رد کرد و گفت: **يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا
قُلْتُ الَّذِي قُلْتُ إِلَّا غَضَبًا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ! وَمَا كُنْتُ لِزُرَّاءِ
عَلَيْهِ شَيْئًا!**

«ای پسر رسول خدا! آنچه را که من سروده ام
علتی نداشت مگر آنکه درباره خدا و رسول او
خشمگین شدم، و من آن را به امید چشمداشت
خیری و صیله‌ای نسروده ام!»

حضرت آن را مجدداً برای وی فرستادند و پیام

کردند: بِحَقِّي عَلَيْكَ لَمَّا قَبِلْتَهَا فَقَدْ رَأَى اللَّهُ مَكَانَكَ وَ
عَلِمَ نَيْتَكَ!

«به حق من بر تو، سوگندت می‌دهم که: آن را
بپذیر! خداوند از منزلت تو خبر دارد و از نیت تو
مطلع می‌باشد.»

فرزدق آن را قبول کرد و شروع کرد تا هشام را
در وقتی که خود محبوس بود، هجو کردن، و از
جمله هجویات او این ابیات می‌باشد:

*** أَيْحِسِنِي بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَالَّتِي *** إِلَيْهَا قُلُوبُ

النَّاسِ يَهْوِي مُنِيهَا

*** يَقْلِبُ رَأْسًا لَمْ يَكُنْ رَأْسَ سَيِّدٍ *** وَ عَيْنًا لَهُ

حَوْلَاءَ بَادِ عُيُوبَهَا

۱. آیا او مرا زندانی می‌کند ما بین مدینه و
مکه‌ای که به سوی آن دلهای مردم به جهت انابه و
رجوع به خدا میل می‌کند؟

۲. او سری تکان می‌دهد که سر بزرگمرد و
سالار نیست، و چشمان لوچی دارد که عیبهایش

آشکارا و نمایان است

چون خبر این ابیات هجویه را به هشام دادند او را آزاد نمود. و در روایت ابوبکر علاّف وارد است که هشام او را به بصره تبعید کرد.

و کشتی با سند خود از عبید الله بن محمد بن عائشه، از پدرش، مثل این روایت را بیان می کند.

قدردانی امام سجاد علیه السلام از فرزدق

و أيضاً از «اختصاص» با سند متصل دگری از فرعان که از راویان فرزدق می باشد روایت می کند که او گفت: من سالی با عبدالملک بن مروان حج نمودم چون نظرش به علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب: افتاد، خواست تا او را در انظار کاهش دهد و گفت: مَنْ هُوَ؟! «این مرد کیست» فرزدق گفت: من بالبدیهة قصیده معروفه خود را گفتم: هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ.

تا آنکه به پایان رسانید، و عبدالملک عادتش بر این بود که در هر سال به وی یک هزار دینار طلا می داد. وی را در آن سال از عطای خود محروم نمود. فرزدق شکوه به محضر امام علی بن الحسین

عليهما السلام برد، و از وی تقاضا نمود تا او با عبدالملک در بازگشت صلۀ وی سخن گوید.

حضرت فرمود: **أَنَا أُصِلُّكَ مِنْ مَالِي بِمِثْلِ الَّذِي كَانَ يُصِلُّكَ بِهِ عَبْدُ الْمَلِكِ وَ صَنَّ عَنْ كَلَامِهِ.** «من از مال خودم به مقداری که او به تو صلۀ می‌داد، صلۀ می‌دهم، و حضرت از تکلم با عبدالملک با نفس شامخ خود اِبا کردند.»

فرزدق گفت: **وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! لَا رَزَأْتُكَ شَيْئًا، وَ ثَوَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْآجِلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ ثَوَابِ الدُّنْيَا فِي الْعَاجِلِ!**

«قسم به خداوند ای پسر رسول خدا! من به تو ابدأ چشم داشتی به هیچ وجه نداشتم، و ثواب خدای عزوجل در آخرت محبوب تر می‌باشد از ثواب و پاداش در این دنیای زودگذر!»

ماجرای فرزدق به معاویة بن عبدالله بن جعفر طیار رسید، و وی یکی از سخاوتمندان مشهور بنی‌هاشم بود، به جهت فضیلت عنصر و نسبش، و یکی از ادباء و ظرفای بنی‌هاشم بود. او به فرزدق گفت: ای ابوفراس! چقدر حدس می‌زنی از بقیۀ

عمرت بوده باشد؟! فرزدق گفت: به مقدار بیست سال.

ابن عبدالله به او گفت: **فَهَذِهِ عِشْرُونَ أَلْفَ دِينَارٍ
أَعْطَيْتُكَهَا مِنْ مَالِي وَاعْفُ أَبَا مُحَمَّدٍ! أَعَزَّهُ اللَّهُ عَنِ الْمَسْأَلَةِ
فِي أَمْرِكَ!**

«بیا اینک این بیست هزار دینار می باشد که من آن را به تو عطا می نمایم از مال خودم، و أبو محمد (امام سجّاد) را معذور بدار از آنکه درباره امر تو وساطت کند. خداوند وی را عزیز، و غیر منفعل، و غیر پذیرای مذلت درباره سوال صیله جائزه ات (از لئیمان بنی امیه) قرار داده است!»

فرزدق گفت: **لَقَدْ لَقِيتُ أَبَا مُحَمَّدٍ بَدَلًا لِي مَالَهُ
فَاعْلَمْتُهُ أَنِّي أَخْرْتُ ثَوَابَ ذَلِكَ لِأَجْرِ الْآخِرَةِ.**

«من ابو محمد (امام سجّاد) را ملاقات کرده ام، و از مال خود به من بدل فرموده است و من او را آگاه نمودم که: من پاداش این عمل را واپس داشتم تا به اجر آخرت برسم!»

^۱ . امام شناسی ج ۱۵ ص ۳۴۵

